

## مدرّس شاه سلیمان صفوی در شهر شَمّاخی بر اساس مقدمه نسخه ریاض الزاهدین

رسول جعفریان\*

### چکیده

نویسنده کتاب ریاض الزاهدین، حاج محمد بن محمد تبریزی است که اطلاعی از وی در دسترس نیست. او در مقدمه این اثر، اطلاعات باارزشی درباره خود و منصب مُدرّسی‌اش در شهر شماخی به خوانندگان ارائه می‌دهد. مؤلف در سال ۱۰۸۵ هـ پس از دیدار با شاه سلیمان صفوی برای منصب مدرّسی در شهر شماخی انتخاب گردید. این کتاب همچون شماری از آثار غیرتاریخی دوره صفوی شامل آگاهی‌های با ارزشی درباره تاریخ مذهبی، اجتماعی و فرهنگ آن دوره است.

کلیدواژه: ریاض الزاهدین، حاج محمد بن محمد تبریزی، شاه سلیمان صفوی، شماخی. بخش مهمی از تاریخ دوره صفوی به ویژه تاریخ مذهبی و اجتماعی آن، در لابلای آثار غیرتاریخی است؛ آثاری که موضوع آنها به طور مستقیم در تاریخ نیست، اما در جای جای آنها، آگاهی‌هایی وجود دارد که می‌توان براساس آنها، تصویری درست از تاریخ مذهبی - فرهنگی و نیز تاریخ اجتماعی دوره صفوی به دست آورد. این قبیل اطلاعات در درجه نخست، در مقدمه یا خاتمه این کتابها و در بسیاری از اوقات در لابلای مطالب و میانه این قبیل آثار دیده می‌شود.

در اینجا با کتابی که مشتمل بر ادعیه و اذکار روزانه و ماهانه است سروکار داریم. کتابی با عنوان ریاض الزاهدین از حاج محمد بن محمد تبریزی. از این نویسنده اطلاعی

E-mail: ras\_jafarian@yahoo.com

\*. عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران.

آیندیش

دوره جدید سال پنجم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۶ (پیاپی ۳۶، ۳۷، ۳۸)

در دست نداریم و مرحوم شیخ آقابزرگ هم از طریق کتاب وقایع الایام از فاضل تبریزی با نام آن آشنایی یافته و در الذریعه (۳۲۵/۱۱) آن را ثبت کرده است.

درباره ادبیات دعا، در مقدمه نزهة الزاهد شرحی مفصل ارائه کرده ایم.<sup>۱</sup> طبعاً این اثر هم در کنار آن آثار قابل ذکر است. اما آنچه در اینجا توجه را به خود جلب می‌کند، مقدمه آن است. نویسنده در این مقدمه کوتاه اما ادیبانه و ممتاز، اطلاعاتی درباره خود و منصب مدرسی‌اش در شهر شماخی به دست داده است.

اطلاعاتی که از این مقدمه به دست می‌آید بدین ترتیب است:

۱. نویسنده آن حاجی محمد بن محمد تبریزی است که عالمی فرهیخته بوده و این نکته از همین کتاب و نیز نثر عالی او در مقدمه به دست می‌آید.

۲. وی نویسنده کتابی دیگر در ادعیه و اذکار است با عنوان: روضة الاذکار در بیان ادعیه و اوراد ائمة اطهار (ع).

۳. مؤمنین از دوستانش، از او خواسته‌اند تا آن کتاب را تخلیص کرده و اثری مختصرتر در این باب بنگارد که نتیجه‌اش همین کتاب حاضر است.

۴. مؤلف در سال ۱۰۸۵ هـ در شهر قزوین با شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵ هـ.ق) دیدار کرده است.

۵. در این دیدار شاه منصب مدرسی در شهر شماخی که کرسی ایالت شروان بوده، به وی داده است.

۶. وی به محض ورود به شماخی، این شهر را بسیار ستایش کرده و از آب و هوا و فضای آن بسیار گفته و چند بیتي هم که در وصف این شهر بوده، در مقدمه درج کرده که به لحاظ ادبی زیباست.

۷. در آنجا نگرانی‌هایی پیش آمده و با آن همه تعریف، محیط آنجا به مذاق وی سازگار نیامده و نتوانسته است خواسته مؤمنین را برای تخلیص کتاب عملی سازد.

۸. در این وقت حاکم جدیدی برای شهر آمده که از نظر وی بسیار مطلوب بوده و توانسته است همه آن زنگارهایی را که اسباب ناراحتی وی بوده است بزدايد و فضا را آنچنان مناسب کند تا وی بتواند آن خواسته را عملی سازد. وی این حاکم را بسیار ستایش کرده است.

۹. این زمان که وی مصمم شده است تا آن کتاب را تخلیص کرده و نامش را ریاض الزاهدین بگذارد و چنین کرده است.

۱۰. نسخه‌ای که در اختیار است - و اصل آن متعلق به دوستی اصفهانی با نام آقای روح‌الله ربّانی، استاد دانشگاه آزاد اسلامی نجف‌آباد - است در تاریخ ۱۵ محرم سال ۱۱۱۶ هـ کتابت شده است. عبارت پایان کتاب چنین است: «تمام شد کتاب ریاض‌الزاهدین در بیان اذکار ائمه طاهرین به تاریخ...». بنابراین باید تصور کرد که مؤلف تا آن سال زنده بوده و به احتمال بسیار در همان شماخی بسر می‌برده است.

اما شغل مدرّسی، یکی از مشاغل علما و روحانیون در دوره صفوی است که آگاهی‌هایی از آن در اختیار داریم. این منصب می‌بایست از دورانی که حرکت مدرسه‌سازی در عصر صفوی آغاز شده، برپا شده باشد. درباره ساختن مسجد و مدرسه شیخ لطف‌الله به دست شاه عباس آمده است که وی توسط شاه عباس به عنوان «پیشنماز و متولّی و مدرّس و متصدّی» آن مدرسه و مسجد تعیین گردید (خلد برین، ص ۴۳۹).

کمپفر آلمانی که درست در همین زمان شاه سلیمان به ایران آمده (ورودش به اصفهان در سال ۱۰۹۶ هـ / ۱۶۸۴ م بوده است) و گزارش سفرش را نوشته، درباره منصب مدرّسی می‌نویسد:

نصب مدرّس با توافق شاه از طرف صدر خاصّه عملی می‌گردد. این در صورتی است که مدرسه از موقوفات شخص شاه باشد. در سایر موارد صدر با توافق واقف، مدرّس را تعیین می‌کند. البته هرگاه شخص واقف هنوز در قید حیات باشد، حقوق مدرّس کاملاً مکفی است و سالانه پرداخته می‌شود. در مدارس که از طرف شاه وقف شده است، حقوق مدرّس به یک صد تومان بالغ می‌شود. در سایر مدارس این حقوق کمتر و غالباً در حدود پنجاه تومان است. ولی باید دانست که این حقوق درست در روز مقرر و بدون کم و کاست تأدیه می‌شود. کاش در آلمان نیز به استادان این فرزندگان چراغ دانش چنین موهبتی ارزانی می‌شد. (سفرنامه کمپفر: ص ۱۴۱).

اگر این قاعده درست باشد معلوم می‌شود که شاه سلیمان یا پدران وی، از موقوفات خاصّ خود در شماخی مدرسه داشته‌اند.

اما شماخی شهری که مرکز یا به عبارتی کرسی شیروان به شمار می‌آید، از نخستین مناطقی است که در اختیار دولت صفوی قرار گرفت، جایی که شیخ جنید در آنجا کشته شد و شیخ حیدر هم برای تصرفش جنگید. رهبر بُرن ذیل عنوان «شیروان (شماخی)» می‌نویسد:

حکام محلی شیروان پس از مدتی وابستگی به حکومت صفوی، سرانجام در سال ۹۴۵ هـ / ۱۵۳۸ م به صورت قطعی از فرمانروایی برکنار شدند... در زمان شاه محمد (۹۸۵-۹۹۵ هـ.ق) شیروان نیز به تصرف عثمانی‌ها درآمد. شاه عباس اول در ابتدای سال ۱۰۱۶ هـ / ۱۶۰۷ م باز آن را به کشور ملحق ساخت (نظام ایالات در دوره صفوی، ص ۳).

وصف شماخی در این مقدمه عالی و ادیبانه و همراه با اشعاری است که می‌باید آنها را دربارهٔ یک شهر مغتنم شمرد. سالها بعد زین‌العابدین شروانی در بستان السیاحه ذیل مدخل شماخی، وصفی کامل از این شهر به دست داده و نوشت:

و آن در میان جبال اتفاق افتاده آبش گوارا و هوایش بهجت فزاست. خاکش حسن خیز و زمینش طرب‌انگیز است. باغاتش فراوان و غلاتش ارزانست. قُرب دو هزار باب خانه شیعه و سه هزار خانه اهل سنت و هزار خانه ارمنه و یهود در اوست... و شش هزار خانه قزلباش در آن دیار مسکن دارند و همیشه طریقهٔ بیلامشی و قشلامشی سپارند. مردمش عموماً سفیدر خسار و از متاع حسن و جمال برخوردارند... (بستان‌السیاحه، ص ۳۴۸).

این مطالب مؤید همان وصفی است که یک‌صد و پنجاه سال پیش از تألیف ریاض‌السیاحه، مؤلف تبریزی ما از شماخی دارد.

بسم الله الرحمن الرحيم

لآلی متأللی حمد و سپاس و جواهر و زواهر مدح ممتنع القیاس نثار بارگاه مقدّس اساس خداوندی را سزااست که به شمول پرتو تجلّیات شمس الطاف عدیم الاوصاف، نوع انسانی را از جمله کاینات و زمرة ممکنات گزیده، ممتاز به محرمیت حریم حرم مناجات گردانید و فراید نضاید ستایش بلا آرایش کیاس التباس و طرایف تحایف سنای سنی اساس سعادت اقتباس، هدیهٔ درگاه عرش کریاس فیوض اقتباس، احدی را رواست که به بدرقهٔ انوار کواکب بروج این مسترشدان، مسالک هدایت را از غواصی مهالک غوایت خلاصی داده، سرافراز سلوک مسلک طریق قدیم قویم و منهج مستقیم نجات گردانید، و کرایم انوار صلوات وافیات عوالی زاکیات و شرایف ازهار تحیّیات باهرات غواصی نامیات، نثار مرقدانور و دثار تربت اطهر سرور و مهتری را احری است که وجود خیر محض سراسر جود و خلقت محض خیر سرایر محمودش، علت غایی

ایجاد انجم و افلاک، مشارالیه مصدوقه لولاک لما خلقت الافلاک است. شفیع که گلزار  
آمال عاصیان گنه کار به آبیاری حرمت آبرویش ریّان و سیراب و گلشن امید مجرمان  
تبه روزگار از جویبار شفاعتش شکفته و شاداب است.

مه یاسین و شمس برج طاها محمد پادشاه تخت اسری - صلوات الله علیه و علی آله  
المجتبی الی یوم الجزا - و لوایح مدایح ابهی و ثواقب مناقب اسنی، تحفه عتبه علیای  
فلک فرسا و سده اسنای ملک جبهه سای مولایی را اولی است که سوره هل اتی آیت  
قدر اوست و منطوق «لافتی» قطره‌ای از کمالات بحر او؛

رسالت سوره برائت رسولی است از مماثلتش با رسول خدا و خطابت لیلۃ الاسری  
دلیلی است بر مناسبتش با بتول عذرا؛

کریمه انما ولیکم الله در ولایتش نصی است قاطع، و صحیفه من کنت مولاه در  
امامتش برهانی است ساطع؛ یک گل از بوستان نعوت فضلش «ردّ شمس» است و  
احسان «انا اعطیناک الکوثر» أظهر من الشمس؛

ذی شأنی که حق - تعالی شأنه - مدح‌شان او گوید

بنده قاصر طریق واصف او چه سان پیوید

تعالی الله، زهی قدر و زهی شأن

که باشد ذوالجلال او را ثنان‌خوان

بدین الکن که عقل او را زبان گفت

ثانی هم چو اوایی چون توان گفت؟

و نعم ما قال:

اوصاف علی به گفتگو ممکن نیست      گنجایش بحر در سبو ممکن نیست  
من ذات علی به واجبی نشناسم      اما دانم که مثل او ممکن نیست

علیه و علی آله الکرام صلوات الله الملك العلام الی یوم القیام.

اما بعد

به مسامع ارباب دانش و مناظر اصحاب پیش می‌رساند:

اللاجی الی ربّه الصمد حاجی محمد بن محمد التبریزی که بعد از فراغ از تألیف کتاب

روضه‌الاذکار در بیان ادعیه و اوراد ائمه اطهار جمعی از اخلاء دینی و برخی از اخیار یقینی از جمله متورّعین که با داعی اتحاد و اختصاص صداقت از حیث قرائت عرفان الهی داشتند، التماس اختصار و استدعای ایجاز کتاب مذکور می‌نمودند.

بنابر علایق و عوایق روزگار و حوادث و سوانح لیل و نهار، چهره این مقصود در حجاب تعویق و رخسار این مطلوب در پرده تصویف محتجب و مخفی بود تا موافق سنه هزار و هشتاد پنج [۱۰۸۵ ق] به امداد بخت بلند و فیروزی طالع ارجمند، کوکب آمال از افق اقبال و مشرف اعتدال سر بر زده، در دارالسلطنه قزوین به شرف تقبیل سر بر معدلت میر پادشاه اسلام و اسلام پناه، جمشید تخت، سلیمان بارگاه، مروّج دین منیف اثنی عشر، نایب مناب قایم آل خیر البشر، شاهنشاهی که از یرتو تیغ آفتاب شعاعش اکاسره خفاش‌وار اختفای پرده ظلمت عدم را از جمله معتنمات دانند و با لمعات برق سنان شعله فشانش، قیاصره سموم جانسوز صحرای هبا و فنا را فوز عظیم انعامات شمارند. رُمحش جدول زلالی است که اعدا از آن جدول دست از حیات شویند، نی نی صراط مستقیم است که حساد از آن طریق راه ممت پویند، کف جود دریا نوالش دست بذل حاتم طایی را بر تخته بسته، صیت عدل داد گسترش تخته برفرق عدالت نوشیروان شکسته، لطفش دریای رحمتی است که جویبار آمال هر مستمال از آن ملامال، قهرش صاعقه شرر باری است که ظلمت آباد آجام اعمار اشرار از آن در اشتعال. صفدری است که گاه هیجا بهرام خون آشام، گلگونه غازه از قمر در یوزه کند. شرزه‌ای است که حین پیکار، رخنه ملک از تار و یود حیات اعدا شیرازه کند؛ اعنی خدیو جوانبخت، جهاندار خسرو، کیوان صولت، بهرام انتصار، حامی بیضه اسلام، سلالة ذریه خیرالانام، ماحی ظلم و طغیان، کاشم<sup>۳</sup> جور و عدوان، السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان، شاه سلیمان صفوی الموسوی بهادرخان - خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین برّه و احسانه و عدله، لازال اطناب دولته باوتاد الاقبال مشدود و مدی سلطانه بامتداد الدهر مخدود، مشرف گردیده و آن شهریار اسلام و کیقباد خورشید غلام، این کمینه خاکسار و ذره بی مقدار را به یرتو الطاف بی کران سرافراز و به تدریس شماخی بین الاقرآن ممتاز گردانیده.

بعد از ورود بدان خطّه علیّه سنیه، چه بلده‌ای!

قطعه‌ای از روضه رضوان و نمونه‌ای از بهشت جاودان است. جبال و ثلالش خرمن‌های گل و نسترن، دشت و هامونش دامن‌های چمن‌های پر یاسمن، فضای

چمنش قطعه‌ای است از ریاض خضرا اما پر از گل، نسیم عطرآمیز صحرائش شمیمی است از جنت المأوی معطر از بوی سنبل، تصویر گلزار جبال جبانیش<sup>۴</sup> هزار بهزاد و مانی را پشت بر دیوار حیرانی داده، تحریر رنگینی لاله زارش خون در دل لعل بدخشانی و داغ بر سینه یاقوت رُمّانی نهاده. از ازدواج، امهات دهر را چون او خلف مسقیم المزاجی نزاده وز اعتدال مزاج آب و هوا طیبیان فلاطون رای بوعلی قانون را نه طلاق داده و نعم ما قال:

ارم با وی ندارد قدر محسوس	جهان سنجیده مقدار شماخی
زرنگ بوی گل، مشاطه صنع	نهد برقع به رخسار شماخی
زُدايد سبزه‌اش زنگ از غم دل	دهد صیقل ز زنگاری شماخی
زالال خضر می غلطد چو سنبل	به زیر تیغ کهسار شماخی
طراوت را ز بوی جان دهد آب	هوای طرف گلزار شماخی

با وجود این همه اسباب دلگشای و جهات فرح افزای، از هجوم هموم و ورود غمومی که به سبب حوادث گوناگون بر خاطر اصحاب و ضمیر احباب انجایی استیلا یافته بود، از تماشای خنده گلشنش غنچه خاطر پر خار و از سیر سبزه چمنش آغوش ضمیر لبریز نشتر آبدار می شد.

آبش چاشنی سرشک جگر خستگان و هواش خاصیت تف آه دل سوختگان می بخشید، عرصه شهرش بیت الحزان بل مخزن هزارگونه اندوه، وسعت صحرائش وادی المِحْن بل تنگنای غم‌های انبوه بود. سرانجام تفرقه خاطرها به سامان و سامان جمعیت دلها پریشان، گل در نظرها خار و سیر چمن ناگوار، آب و هوايش سموم و شور، فضای دشتش تنگنای کور، شکر در مذاقها تلخ، بهشت چنانی در دیده‌ها دوزخ می نمود.

تا آن که اختر طالع منحوس و کواکب بخت منکوس سکنه آن ولایت سعادت‌مند شده، نوبت ایالت آن خطّه ارجمند به نام نامی و اسم سامی مملکت مداری بلند گردید که ذات شریفش ممتاز بین الانام و نام نامیش پسند خاص و عام است؛ نفس سلیمش از آزادگی‌ها، دیو طمع را سربریده، طبع مستقیمش طریق حق شناسی را به رأی العین دیده؛ در صلابت او را افراسیاب ترک حلقه بوسد و در جلادت او را سام سوار بنده درگاه نیوشد؛ در صیانت مملکت داری گرگ و میش را درهم آمیخته و در سیاست دادگستری و رعیت پروری زنجیر عدالت آویخته.

همت والایش را ذخایر کنوز قارون وفا نکند؛ و صلابت بی‌منتهایش را حاتم طایی عطا نکند؛ دیده‌بیدار روزگار چنین معدلت شعاری کم دیده و گوش دهر پر صیت، چنین مملکت مداری کم شنیده؛ از بس که سطوتش رعایا را حامی است، همانا تاریخ رعیت پرورش الهامی است؛ چشم مردم آن ولایت از غبار توتیا [ی] آثار موکبش روشن و فضای عرصه آن خطه از فیض رشحات رکاب عاطفتش گلشن گردید. پریشانی از احوال انام به مرغوله (به معنای پیچیده و مجعد) زلف خوبان گریخت و فتنه از میان خاص و عام به بیغوله چشم شاهدان خزید.

رخسار این چمن که از صرصر حوادث روزگار خزانی شده بود، رنگ بهار گرفت و ساحت این مأمن که از تراکم نوایب ناگوار خارزار گشته بود مانند گلزار شکفته، لبی که غم او را غنچه‌سان فراهم داشت چون گل شکفته و خندان گردید، ولی گه افسردگی روزگار او را در هم داشت، چون شب عید اطفال خرم و شادان گردیده، دیده امید به مشاهده دیدار مقصود و مفقود بینا و زبان حال به مقال ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ﴾ (فاطر، آیه ۳۴) گویا گشت.

درین اوان مسرت نشان و ایام بهجت توأمان که ابواب نشاط گشاده و سرانجام انبساط آماده بود و خاطر را به یمن لطف و مرحمت این طراوت افزای چمن احسان و مکرمت فراغی دست داده، اندیشه متوجه اجابت ملتمس احباب و عازم تمشیت اشاره دوستان صداقت انتساب شده، به تألیف این کتاب مستطاب بر نهج مأمور و بر ترتیب این مجموعه منیفه علی حسب المقدور اقدام نمود.

اگرچه از جای عنان بنان در هر باب رعایة لاختصار المطلوب للاحباب نموده شد، اما در بعضی از فواید مهمام نظر به مقتضای مقام، عنان‌داری قلم دو زبان نموده فواید مأثوره چندی که حلیه روضه از آن خالی بود در مختصر نگاشت - و بالله التوفیق و علیه التکلان.

و آن را مشتمل بر شصت باب و مسمی به ریاض الزاهدین در ادعیه و اذکار ائمه طاهرین گردانید و چون ملاحظه نمود نام منیفش تاریخ تألیفش بود؛ اللهم وفقنا و اخواننا المؤمنین للعمل بما فيه مسطور و متعنا و اياهم لاستخلاصنا به فی یوم النشور بالنبی المحبور و آله المبرور و صلوات الله علیه و علیهم الی یوم ینفخ فی الصور.



### پی‌نوشت‌ها:

۱. این کتاب را میراث مکتوب در سال ۱۳۷۴ منتشر کرده است.
۲. دربارهٔ مناصب علما در دورهٔ صفوی و نیز شغل مدرّسی بنگرید به: فصل «مناصب علما در دوره صفوی» در کتاب صفویه در عرصهٔ دین، فرهنگ و سیاست: (۱/۱۹۰-۲۵۰).
۳. یک معنای «کشم» قطع الانف بالاستتصال است و تواند بود که از این معنی، ریشه گرفته باشد.
۴. جبان به معنای صحرا و مرغزار آمده است.

### منابع:

۱. ریاض السیاحه، میرزا زین‌العابدین شروانی، تهران، کتابخانه سنائی. (بی تا)
۲. نظام ایالات در دورهٔ صفویه، رهر برن، ترجمهٔ کیکاوس جهاننداری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷ ش.
۳. سفرنامه کمپفر، انگلبرت کمپفر، ترجمهٔ کیکاوس جهاننداری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۰
۴. خلد برین، واله اصفهانی، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۷۲ ش.